

## نااخلاقی بودن نسبت علت متمایز در نزول بلا یا و نعم به خداوند

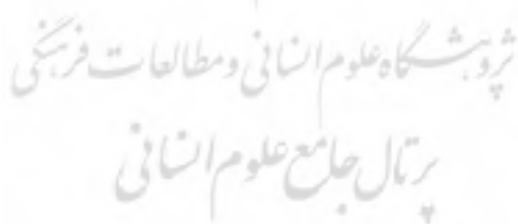
علی اصغر محمدزاده\*

### چکیده

این مقاله از دو بخش تشکیل شده است؛ در بخش اول اثبات می‌شود که نزول بلا یا نعمت از طرف خداوند بر بندگان علل متفاوتی دارد. در برخی موارد این علل با یکدیگر در تضاد هستند و نمی‌توان آنها را در یک مورد جمع کرد. در این خصوص شش علت برای ابتلا به مصائب و دو علت برای نزول نعمت بر بندگان از طرف خداوند در آیات و روایات یافت شده است. در بخش دوم اثبات می‌شود که به دلیل وجود تضاد در ادله نزول بلا و نعمت، نسبت دادن ابتلا به مصیبت یا نزول نعمت در یک فرد، به علت مشخص به صورت یقینی از نظر اخلاقی موجه نیست و این نسبت که قطعاً خداوند به این دلیل خاص، نعمت یا مصیبت را نازل کرده، صحیح نیست. در خصوص اثبات این مطلب، دو دلیل اخلاقی ارائه شده است؛ یکی بر پایه نااخلاقی بودن دروغ بستن به فعل خداوند و دیگری بر پایه نااخلاقی بودن تهمت زدن به بندگان.

### واژگان کلیدی

بلا، مصیبت، نعمت، دروغ، تهمت.



### طرح مسئله

از نگاه دین، نعمت‌ها و مصیبت‌هایی که بر افراد و جوامع وارد می‌شود، می‌تواند علت‌های مختلفی داشته باشد. در این مقاله به علل و اینکه چه رابطه‌ای بین آنها وجود دارد، پرداخته می‌شود؛ آیا ممکن است تمام آن علل در خصوص یک نعمت یا بلا صدق کند؟ یا از آنجا که برخی از این علل با یکدیگر در تضادند، چنین امکانی وجود ندارد؟ بحث اصلی اینجاست که اگر در بین برخی از علل تضادی وجود داشته باشد، آیا ما اخلاقاً مجاز هستیم که بدون علم کافی، نزول نعمت یا بلا در خصوص افراد یا جوامع را به برخی از این علل نسبت دهیم؟

اهمیت عملی پرداختن به این مسئله، این است که در برخی موارد، یکی از ریشه‌های وقوع یک عمل غیراخلاقی در جامعه، جهل عامه مردم یا حتی متخصصان، نسبت به غیراخلاقی بودن آن عمل است. مسئله در این مقاله، از این موارد است که اکثریت جامعه از آن غافل‌اند و بدون علم کافی به منشأ نزول بلا یا نعم، برخی از آن علل را به یکدیگر نسبت می‌دهند. به‌طور کلی پرداختن به چالش‌های اخلاقی همین خصوصیت را دارد و نویسندگان در این‌گونه مقالات، در درجه اول می‌خواهند اخلاقی یا نااخلاقی بودن یک عمل را روشن کنند که این قضیه خالی از ثمرات عملی نخواهد بود.

یادآوری این مطلب ضروری می‌نماید که جدید بودن یک مسئله، صرفاً به جدید بودن موضوع آن نیست. شاید موضوعی بسیار قدیمی باشد اما در مجامع علمی کمتر به آن پرداخته شده باشد. موضوع مقاله پیش‌رو، این چنین است. بعد از جستجوهای انجام‌شده منبعی یافت نشد که مستقیماً به این مسئله پرداخته باشد و نااخلاقی بودن موضوع مقاله را مورد مذاکره قرار داده باشد؛ هر چند منابع روایی آن وجود داشته است. لذا استدلال‌های مطرح‌شده در بخش دوم مقاله، برای اثبات نااخلاقی بودن نسبت علت متمایز، جدید است و نویسنده دیگری آن را مطرح نکرده است.

### الف) تضاد علل مصائب و نعم در دین

در نگاه برون‌دینی، یک حادثه می‌تواند علل یا علت واحدی داشته باشد، که معمولاً عاملی طبیعی در نظر گرفته می‌شود و تفاوتی نمی‌کند که علم بشر به کنه آن عامل دست یافته باشد یا نه. به‌عنوان مثال زلزله یک حادثه محسوب می‌شود که دانشمندان سعی می‌کنند، علت وقوع آن را با عواملی طبیعی که در لایه‌های درونی زمین رخ می‌دهد، توجیه کنند. هر چند ممکن است بین دانشمندان، در عامل وقوع آن اختلاف نظرهایی رخ دهد و هر یک، آن را به عواملی متفاوت از توجیه دیگری نسبت دهد، اما نهایتاً همه می‌دانند که منشأ این تفاوت‌ها، نقصان علم بشر است و در واقع علت یا علل وقوع هر زلزله، کاملاً مشخص و متمایز است و هیچ‌گونه تضادی در علل حقیقی وجود ندارد.

در امور طبیعی و حسی تداخل علل وجود دارد، مسئله اینجاست که در پرتو دانش بیشتر، انسان می‌تواند علل چندگانه یا واحدی را که منجر به بروز یک حادثه شده است تشخیص دهد. شاید در خصوص یک حادثه طبیعی در ابتدا چند علت متضاد به ذهن برسد ولی می‌دانیم که امکان تداخل علل متضاد وجود ندارد.

در نگاه درونی دینی، غیر از علل طبیعی که دانشمندان تجربی در پی کشف آنها هستند، حوادث به عللی ماوراءالطبیعی نیز نسبت داده می‌شوند که در طول علل طبیعی قرار دارند. به‌عنوان مثال زلزله، عذابی نازل از طرف خداوند دانسته می‌شود؛ یعنی خداوند به جهت تعذیب جامعه‌ای خاص، علل طبیعی را به کار برده تا زلزله‌ای ایجاد گردد. به‌طور کلی بین دین و علوم طبیعی، در بیان علل حوادث [اعم از همه نعم و بلا، حتی فقر و مانند آن] دو تفاوت عمده وجود دارد:

۱. همان‌طور که بیان شد در علوم طبیعی، علل حوادث را به مسائل طبیعی نسبت می‌دهند و از علل ماوراءالطبیعه سخنی به‌میان نمی‌آید، درحالی‌که در نگاه دینی علت اصلی را ماوراءالطبیعی قلمداد می‌کنند و آن را اراده خداوند می‌دانند که در طول علل طبیعی قرار دارد. البته این بدان معنا نیست که در دین عوامل طبیعی انکار می‌شود، بلکه منظور آن است که در منابع دینی، علل طبیعی، در طول اراده خداوند و علل ماوراءالطبیعی قرار دارد. مثلاً در نگاه دینی، ممکن است زلزله را که عواملی طبیعی دارد، به غضب خداوند نسبت دهند. اما این به‌معنای انکار عوامل طبیعی نیست، بلکه مراد این است که خداوند، غضبش را از طریق آن عوامل طبیعی به‌صورت زلزله، بر افرادی نازل کرده است. اگرچه گاهی در منابع دینی هم به آن عوامل طبیعی اشاره می‌شود، اما غالباً بیشتر به علل ماوراءالطبیعی پرداخته می‌شود.

۲. در علوم طبیعی هر انسانی می‌تواند از طریق سنجش‌های علمی، علل وقوع حوادث طبیعی را دقیقاً تشخیص دهد. حتی اگر علوم طبیعی روز، قادر به آن نباشد، در پرتو پیشرفت و تجارب علمی، شناخت مورد نظر، ممکن است. این در حالی است که اشخاص عادی نمی‌توانند مراد خداوند را از تحقق یک حادثه درک کنند؛ مگر اینکه در حد پیامبر یا ولی خدا باشند و با وحی و الهام و علم غیب از طرف خداوند، به درک آن علل دست یابند که این مرتبه در انسان‌های عادی وجود ندارد. به‌ویژه گاهی عللی که ممکن است مراد خداوند در یک حادثه را روشن کند، در دین به‌صورت متضاد بیان شده است. به‌عنوان مثال یک بلا امکان دارد از روی غضب خداوند محقق شود و عذاب باشد و یا برای ایجاد تقرب بنده به خدا باشد. البته واضح است که غضب و نعمت خداوند، جزای افعالی است که بندگان انجام می‌دهند؛ یعنی درنهایت انسان‌ها هستند که سرنوشت خود را می‌سازند. اما بحث در این است که مردم عادی وسیله‌ای ندارند که تشخیص دهند کدام افعال بندگان موجب کدام فعل خداوند شده است. در ادامه مقاله در صدد هستیم علل متعدد ایجاد مصائب و نعم را در دین، که گاهی متضاد هم هستند بیان کنیم. ابتدا مصائب را مدنظر قرار می‌دهیم.

### ۱. عذاب و مجازات الهی

«عذاب الهی» یکی از علل مصائب است که ممکن است به دلایل مختلف عارض شود؛ مانند سیلی که در دوران حضرت نوح علیه السلام آمد. (یونس / ۷۳) هلاک‌شدگان همان تکذیب‌کنندگان آیات الهی در زمان حضرت نوح بودند. به تصریح برخی تفاسیر آن طوفان، عذابی از طرف خداوند بود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵ / ۱۸۷) همچنین عذاب قوم ثمود، در پی کشتن شتری بود که حضرت صالح به‌عنوان معجزه آورده بود (اعراف / ۷۹ - ۷۳) البته کشتن شتر تنها دلیل عذاب نبود، بلکه ایشان کافر بودند و در مقابل خداوند گردنکشی می‌کردند. چنانچه پس از کشتن شتر، به حضرت صالح علیه السلام گفتند که اگر راست می‌گویند و او از پیامبران است، عذابی را که از آن انذار می‌کرده، بفرستد. قوم لوط نیز به سبب فحشایی که انجام می‌دادند، مورد عذاب واقع شدند؛ یعنی رواج پیدا کردن یک گناه در میان جامعه، آنان را به عذاب دچار کرد. (اعراف / ۸۴ - ۸۰) مورد عبرت واقع شدن برای دیگران، در کنار کفر و گناه می‌تواند عامل عذاب الهی باشد؛ مانند غرق شدن فرعون و بارانش در زمان حضرت موسی (اعراف / ۱۳۶) در آیه مذکور از کلمه «انتقمنا» استفاده شده، یعنی غرق کردن فرعونیان انتقام بوده است، اما در تفاسیر توضیح داده شده که مراد از انتقام، معنای متبادر از آن در زبان فارسی که بار منفی دارد و نوعی تشفی در آن وجود دارد، نیست، بلکه انتقام به معنای کیفر و مجازات است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۶ / ۳۲۸) به عبرت بودن این ماجرا در برخی منابع اشاره شده است. (جاد مولی، ۱۳۸۰: ۱۹۸) علل دیگری نیز می‌تواند برای عذاب الهی وجود داشته باشد که به آنها اشاره نمی‌کنیم.

البته مراد ما از عذاب و مجازات تنها اموری مثل زلزله و صاعقه و مشابه آن نیست بلکه در برخی آیات کم شدن رزق و روزی و نعمت نیز از کیفرهای خداوند است که اعمال بد، بندگان را به آن دچار می‌گرداند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۱۸۱)

### ۲. آزمایش الهی

علت دیگری که باعث نزول بلا یا و مصائب برای انسان می‌شود، امتحان الهی است. به این ترتیب که خداوند مصائبی را بر سر راه بنده‌اش قرار می‌دهد تا او را امتحان کند که آیا با وجود چنین مصائبی باز هم بندگی خدا را می‌کند یا راه کفر و ناسپاسی را در پیش می‌گیرد. معروف‌ترین مثال آن سختی‌هایی بود که بر سر حضرت ایوب آمد. (انبیاء / ۸۳) خداوند وی را دچار بلا کرد تا معلوم شود که آیا در شرایط سخت هم، مانند ایام راحت و نعمت، باز هم خدا را اطاعت و شکر می‌کند یا نه. این امتحانی برای قومش نیز بود؛ چراکه وضعیت ایوب را می‌دیدند و می‌پنداشتند که خدای او قدرت برطرف کردن بلا یا از ایوب را ندارد. داستان مفصل آن در کتب تفسیری آمده است. (مظهری، ۱۴۱۲: ۶ / ۲۱۸)

### ۳. کفاره گناهان

متطابق با روایات، برخی بلا یا هستند که وقتی بر مومن وارد می‌شوند گناهانش از بین می‌رود. درواقع بلا، کفاره گناهان می‌شود. به‌عنوان مثال پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

مومن وقتی یکبار تب می‌کند، گناهانش مثل برگ درخت از او فرومی‌ریزد ... تب یک شب، کفاره گناهان یک سال است. (دیلمی: ۱۴۱۲: ۱ / ۴۳)

پس امکان دارد که خداوند بنده را به مصیبت مبتلا کند تا کفاره گناهانش گردد و بدین‌وسیله او را از عذاب اخروی برهاند.

#### ۴. جلوگیری از بلای بدتر

مثال‌هایی از قرآن برای این مورد می‌توان ذکر کرد. مقصود آیاتی هستند که همراهی حضرت موسی و حضرت خضر را بیان می‌کند. (کهف / ۸۲ - ۶۵) یکی از اعمالی که حضرت خضر انجام می‌دهد قتل نوجوانی است که ظاهراً بی‌گناه بود. وی دلیل این کار را این‌چنین بیان می‌کند:

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا \* فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِمَّنْهُ  
زَكَاتًا وَأَقْرَبَ رَحْمًا. (کهف / ۸۱ - ۸۰)

از دست دادن نوجوان برای پدر و مادرش از بزرگ‌ترین مصائب است که در مورد این نوجوان، خداوند این بلا را توسط خضر بر پدر و مادرش وارد می‌سازد و علتش را این‌گونه توضیح می‌دهد که آن نوجوان در آینده موجب کفر و طغیان پدر و مادرش می‌شده است و این مصیبتی بالاتر از فقدان فرزند است. پس خداوند بلایی بزرگتر را با بلایی کوچک‌تر دفع و در عوض فرزندی پاک‌تر و مهربان‌تر به ایشان عطا کرد. پس می‌شود بلایی فقط برای دفع بلای بزرگتر باشد. امکان تحقق این مسئله در زندگی روزمره هم فراوان است؛ به‌عنوان مثال گاهی قصد سفری داریم اما در ابتدای راه وسیله نقلیه‌مان خراب می‌شود و در راه می‌مانیم، درحالی‌که ممکن بود اگر بیشتر پیش می‌رفتیم در تصادفی جان می‌باختم.

#### ۵. ارتقای درجه و قرب الهی

حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند که «محنة مورثه رضاه و قربه» (جعفر بن محمد، ۱۴۰۰: ۱۶۲) یعنی مصائبی که خداوند با آن انسان را مورد آزمایش قرار می‌دهد، برای انسان رضایت و قرب به خداوند را به میراث می‌آورد. پس ممکن است خداوند انسان را دچار بلایی کند تا موجب قرب آن بنده به خودش گردد و درجه آن بنده ارتقا یابد. البته شاید صرف نزول بلا، موجب قرب و ارتقای درجه ایمان نگردد، بلکه صبر و طاعتی که مؤمن هنگام ورود بلا از خود نشان می‌دهد، موجب ترفیع درجه‌اش شود. حدیثی نسبتاً طولانی از امام صادق علیه السلام در این خصوص وارد شده که این نوشتار گنجایش نقل تمام آن حدیث را ندارد. بدین مضمون که انبیا بیشترین بلا را دریافت می‌کنند و در انتهای روایت چنین ذکر شده:

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَرَأْسُ الصَّبْرِ الْبَلَاءُ. (جعفر بن محمد، ۱۴۰۰: ۱۸۴)  
یعنی صبر نسبت به ایمان مانند سر نسبت به بدن است و سر صبر، بلاست.

#### ۶. اعطای ثواب

روایت است که اگر مؤمن مریض شود و در بستر خود ناله کند، ناله‌اش ثواب تسبیح دارد و هرگاه از درد فریاد بزند ثواب تهلیل دارد و هرگاه از شدت درد پهلوی‌به‌پهلوی شود، مانند کسی است که در راه خدا شمشیر بزند. (دیلمی، ۱۴۱۲: ۱ / ۴۳) شاید بنده‌ای به بلا دچار شود تا ثوابی روزافزون نصیبش گردد. درواقع مطابق روایت مذکور بلا معادل ذکر خدا و جهاد است. حال علل اعطای نعمت را بیان می‌کنیم:

#### ۱. پاداش ایمان و اعمال نیک

خداوند در آیه ۹۶ سوره اعراف می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

مطابق این آیه، اگر اهل جامعه‌ای ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند برکات آسمان و زمین برای آنها گشوده خواهد شد. این دلیلی است که معمولاً بین مردم برای اعطای نعمت، موجه به نظر می‌رسد، اما مورد بعدی دیدگاهی کاملاً متفاوت را بیان می‌کند.

#### ۲. واگذاری به خود

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که مؤمن اگر تمام بهشت را بخواهد، خدا به او عطا می‌کند و در مقابل کافر اگر تمام دنیا را بخواهد، خداوند به او عطا خواهد کرد. (کلینی، ۱۴۲۹: ۳ / ۶۴۷) چرا خداوند دنیا را به راحتی در اختیار کافر قرار می‌دهد؟ چون بلا، خداوند را به یاد انسان می‌آورد و موجب می‌شود که انسان دعا کند و خداوند را بطلبد. اما وقتی خداوند از بنده کافر خود ناامید می‌گردد، او را به حال خود وامی‌گذارد و هرچه از نعمت دنیا بخواهد در اختیارش قرار می‌دهد چراکه می‌داند او به راه حق باز نمی‌گردد. پس با فرورفتن در دنیا کاملاً غرق خواهد شد. البته این اعطای دنیا، تنها در ظاهر، نعمت و در واقع از هر عذابی شدیدتر است. اما وقتی ما انسان‌ها به زندگی یکدیگر نگاه می‌کنیم، هرگونه مال دنیا را نعمت می‌پنداریم، لذا این مورد را نیز از موارد اعطای نعمت آوردیم.

دیدیم که ایجاد مصائب و نعم از طرف خداوند در دین علت‌های متفاوتی دارد که برخی از آنها ممکن است با هم در یک مورد جمع شوند. به‌عنوان مثال ممکن است خداوند بخواهد با نزول بلایی برای مؤمن، هم او را آزمایش و هم قرب‌اش را بیشتر کند. چنانچه بعداً متذکر خواهیم شد، در چنین مواردی اشکال اخلاقی به وجود نخواهد آمد. اما برخی از آنها متضادند و یکجا جمع نمی‌شود. به‌عنوان مثال نمی‌شود خداوند کسی را با ابتلا به مصیبتی، هم مورد کیفر و عذاب قرار داده و هم ارتقای درجه ببخشد. به‌عبارت دیگر بلایی که بر کسی نازل می‌شود گاهی نشان از غضب خداوند دارد و گاهی نشان از رضایت و قرب خداوند به اوست.

باید دقت کرد که نمی‌شود خداوند یک فعل را نسبت به بنده‌ای، هم به نیت غضب انجام داده باشد و هم به نیت رضایت و قرب. چون این دو متعارض‌اند و در یک فعل جمع نمی‌شوند. به‌طور کلی اگر بخواهیم تضاد علل ذکر شده در خصوص بلا یا را بیان کنیم، چنین است که عامل اول یعنی عذاب و مجازات الهی با چهار مورد آخر در تضاد است. چون عذاب از صفت غضب خداوند ناشی می‌شود، درحالی‌که چهار مورد آخر (یعنی اعطای ثواب، ارتقای درجه، جلوگیری از بلا یا بیشتر و کفاره گناهان) از محبت و بخشندگی خداوند ناشی می‌گردد. لذا غضب و رحمت خدا در یک مورد قابل جمع نیست. اما مورد دوم یعنی آزمایش الهی، اگرچه منشأ صدور متفاوتی با چهار مورد آخر دارد، اما با آن قابل جمع است. ممکن است خداوند بخواهد، هم کسی را آزمایش کند و هم به این وسیله او را پس از پیروزی در آزمون مورد اجر و قرب قرار دهد. اما مورد اول با آزمایش قابل جمع نیست. چون عذاب مرحله بعد از آزمایش است و نمی‌توان در حین آزمایش عذاب کرد. چقدر تفاوت است بین دو متن زیر:

یکی این متن که از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد که چه کسی بین مردم در دنیا شدیدتر مورد بلا واقع می‌شود. پس فرمود:

پیامبران سپس برتران. پس برتران و مؤمن به اندازه ایمان و حسن رفتار مبتلا می‌شوند پس هرکس ایمانش صحیح بود و عملش نیکو بود بلایش شدت می‌گیرد و هرکس ایمانش سخیف باشد و عملش ضعیف، بلایش کم می‌شود. (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۳۹)

و در طرف مقابل این آیه:

و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی آنها حق را تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمال‌شان مجازات کردیم. (اعراف / ۹۶)

نعمت نیز گاهی برای انجام کارهای نیک به شخص اعطا می‌شود و گاهی برای واگذاری شخص به خودش. که دو مسئله کاملاً متضادند. باز یکی از رحمت خدا ناشی می‌شود و دیگری از غضب خدا.

**ب) نااخلاقی بودن نسبت علت متمایز**

در قسمت اول وجود علل متضاد را در ایجاد بلا و نعمت از طرف خداوند و عدم امکان جمع بین شان را اثبات کردیم. اینک می‌خواهیم اثبات کنیم که به دلیل وجود تضاد مزبور، اگر شخصی در بستر دینی، نزول بلا یا نعمتی را به علت مشخص و متمایزی نسبت دهد، اخلاقاً فعلی خطا مرتکب شده است. یعنی اگر جامعه یا فردی دچار بلا شد، کسی حق ندارد بگوید خداوند آنها یا او را دچار عذاب کرده است و همین‌طور اگر به کسی نعمتی داده شد، صحیح نیست گفته شود که آن شخص چون مورد غضب خداوند است، خداوند او را به حال خود و غرق در نعمت دنیا رها کرده تا در آخرت به عذاب دچارش کند. البته می‌توان به صورت کلی مردم را ارشاد کرد و به عنوان مثال از گناه بر حذر داشت تا به عذاب الهی دچار نشوند و به اعمال نیک فراخواندشان تا خداوند به ایشان نعمت افزون دهد؛ چراکه ثابت شد یکی از علل ورود بلا، عذاب به خاطر کارهای ناپسند و از علل نزول نعمت، کارهای پسندیده است. اما اینها تا قبل از وقوع عذاب و نعمت است و صرفاً ارشاد به حساب می‌آید، نه نسبت قطعی به فعلی که از طرف خداوند صادر شده است.

شاید برخی انسان‌ها قدرت تشخیص علت نعمت یا مصیبت را داشته باشند؛ از جمله معصومین علیهم‌السلام یا افراد بسیار خاص که علم غیب دارند. قطعاً مراد ما از طرح این مسئله، اشاره به چنین افرادی نیست. این‌گونه نیست که یک عالم عادی بتواند تشخیص دهد اراده خداوند به چه چیزی تعلق گرفته است. حتی اگر علمای عادی چنین قابلیت را داشته باشند، روی سخن مقاله با افرادی است که چنین قابلیت ندارند و اکثریت جامعه را شامل می‌شود. پس طرح این مسئله خالی از فایده نیست. ابتدا لازم است تذکر دهیم که این بحث تنها در بستر دینی جریان دارد چراکه خارج از حوزه دین، در مجموع مصیبت‌ها، خصوصاً حوادث طبیعی مانند زلزله و سیل به علل طبیعی نسبت داده می‌شوند. نااخلاقی بودن نسبت علت متمایز به دو دلیل اثبات می‌شود: یکی بی‌مبالاتی نسبت به دروغ بستن به فعل خدا و دیگری بی‌مبالاتی نسبت به تهمت زدن به فرد یا افراد یک جامعه.

**دلیل اول: بی‌مبالاتی نسبت به دروغ بستن به فعل خدا**

اول باید اثبات شود که دروغ بستن به فعل نیز مانند دروغ بستن به قول، خطا و ناصحیح است. به عنوان مثال اگر شخصی برادرش را نزد شما تحسین کند و بگوید که برادرش را دوست دارد، اما شما برخلاف گفته او به برادرش بگویید که فلانی گفت که تو را دوست ندارد، در اینجا قول شخصی را به دروغ عوض کرده‌اید و نادرستی‌اش روشن است. حال اگر شخصی نماز می‌خواند و شما می‌دانید که برای رضای خدا این کار را انجام می‌دهد، اما برخلاف واقع، بگویید که وی از روی ریا نماز می‌خواند، دروغ بستن به فعل به حساب می‌آید و مانند دروغ بستن به قول خطا و نادرست است. چون در هر حال امری خلاف واقع نشان داده شده و تفاوتی نمی‌کند که متعلق آن فعل باشد یا قول. در هر صورت دروغ است. چون کذب، قول خلاف واقع است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۲ / ۱۸۱) خواه درباره قول دیگری باشد یا درباره فعل دیگری یا هر موضوع دیگری.

نکته دوم اینکه نیازی نیست شخص دروغ‌گو، صددرصد مطمئن باشد حرفی که می‌زند، خلاف واقع است، بلکه اگر شخص دروغ‌گو نسبت به مسئله‌ای شک داشته باشد اما آن را بدون تردید و به صورت قطعی بیان کند و آن مسئله، خلاف واقع باشد، سخنش دروغ خواهد بود. چون قول خلاف واقع بودن، بر آن صدق می‌کند. ممکن است گفته شود که ما یک حکم کلی صادر کرده‌ایم که فعل غیراخلاقی صادر شده است. درحالی که فقط در صورت جزئی، فعل غیراخلاقی صادر شده است؛ چون ممکن است سخن شخص مطابق با واقع باشد. لذا باید متذکر شد که صرف دروغ بودن جمله، نشان از نااخلاقی بودن آن ندارد بلکه اگر فاعل نسبت به دروغ گفتن بی‌اهمیت بی‌مبالات باشد، عمل غیراخلاقی انجام داده است. به عنوان مثال اگر شخصی احتمال بدهد با شلیک کردن او شخص بی‌گناهی کشته خواهد شد، اما نسبت به این مسئله بی‌اهمیت باشد و شلیک کند، حتی اگر شخص بی‌گناه کشته نشود، فعل آن فرد خطاست. چون نسبت به کشته شدن فردی بی‌گناه، بی‌اهمیت بوده است.

حال اگر شخصی احتمال کذب در کلامش بدهد و آن را یقینی مطرح کند، حتی اگر کلامش حقیقت داشته باشد، از

نظر فاعلی خطاکار محسوب می‌شود. البته اگر فرد نسبت به مسئله‌ای جهل مرکب داشته باشد، یعنی یقین به خلاف واقع داشته باشد و آن را بیان کند، قولش از نظر فاعلی خطا نخواهد بود. چون قصد دروغ گفتن و انجام فعل خطا را نداشته است. اما اگر سخنی را که مطمئن نیست مطابق با واقع باشد، صددرصد مطابق با واقع جلوه دهد، مقصر است و مرتکب خطا شده است؛ چراکه می‌دانسته که احتمال خلاف واقع بودن در آن وجود داشته، پس مقصر و خطاکار است.

نکته سوم اینکه ما انسان‌های عادی به‌جز از منابع شرعی و عقل، به نیت و مراد خداوند دسترس نداریم. لذا نمی‌توانیم در بعضی موارد، مراد و مقصود خداوند را دریابیم. مثلاً اگر موردی باشد که مقصود و مراد خداوند به‌صورت قطعی، یا ظنی معتبر، در روایات و آیات ذکر نشده باشد و عقل هم توان استدلال در آن مورد را نداشته باشد و هیچ‌گونه احتمالی ندهد یا چند احتمال را به‌صورت مساوی در نظر بیاورد و برای هیچ‌کدام ترجیحی در کار نباشد. مورد بحث ما نیز همین‌طور است. چنانچه ذکر شد خداوند برای ایجاد مصائب یا انعام دلایل متضادی دارد و ما راهی برای علم پیدا کردن به مراد خداوند نداریم. ممکن است به ذهن برسد که هرچند ما مستقیماً به مراد خداوند علم نداریم، اما در آیات و روایات بیان شده است که خداوند به چه دلایلی و برای چه اشخاصی نعمت یا بلا می‌فرستد. از آنجایی که ما با بندگان در تماس هستیم، می‌فهمیم که اشخاص چه عللی از عوامل نزول نعمت یا بلا را ایجاد کرده‌اند و از این طریق می‌فهمیم که خداوند ایشان را به چه دلیلی بلا یا نعمت داده است. به‌عنوان مثال اگر دیدیم شخصی مؤمن و متقی بلا دیده، درمی‌یابیم که این بلا به دلیل ایمان اوست و اگر کافر یا ظالم باشد درمی‌یابیم که بلائی او به جهت کفر وی صادر شده است. اما این دلیل هم مکفی نیست. چراکه ما هم چنان که به مقصود خداوند علم نداریم، به درجه و قرب افراد به خداوند هم آگاه نیستیم. نمی‌توان از روی ظاهر قضاوت کرد. درواقع این خودش یک حکم اخلاقی است که به ما می‌آموزد که عجولانه و از روی ظاهر، قضاوت نکنیم. شاید کافری فاسق، در درونش صفت یا خصلتی داشته باشد که مقام و درجه‌اش از یک فرد به ظاهر مؤمن، نزد خدا بالاتر باشد. یا انسانی به ظاهر مومن، نزد خداوند مشرک به حساب آید. پس ما نمی‌توانیم به‌طورقطع مقصود خداوند را از ابتلا و انعام دریابیم. تعیین مراد خداوند در این موارد احتمال دروغ بستن به فعل خداوند را به همراه دارد. یعنی احتمال دارد مرادی را به فعل خدا نسبت داده باشیم که در عالم واقع حقیقت ندارد.

مورد بحث ما نیز از جمله موارد پیش‌گفته است که شخص اطمینان ندارد آنچه را به خدا نسبت می‌دهد، خلاف واقع باشد، بلکه تنها احتمال خلاف واقع بودن را می‌دهد. چراکه می‌پندارد ممکن است مراد خداوند را درست حدس زده باشد. اما چنانچه بیان شد، برای تحقق دروغ نیاز نیست به خلاف واقع بودن گفتارش یقین داشته باشد، بلکه همین مقدار که اطمینان به صحتش ندارد و آن را به‌صورت قطعی بیان می‌کند، اگر خلاف واقع باشد، دروغ محقق شده است. و اگر خلاف واقع نباشد، بی‌مبالاتی نسبت به دروغ صورت گرفته است. مگر اینکه به صورت قطعی مراد خداوند را مشخص نکند و تنها مرادش را به صورت محتمل ذکر کند. در این حال دروغی محقق نشده است. خلاصه بحث ما در این قسمت در قالب یک برهان چنین است: «تعیین مراد قطعی و متمایز خداوند برای انعام و ابتلا به مصیبت در مورد شخص یا یک جامعه، نوعی بی‌مبالاتی نسبت به دروغ بستن به فعل خداوند است.» بی‌مبالاتی نسبت به دروغ بستن به فعل خداوند از نظر اخلاقی خطاست.

**نتیجه:** تعیین مراد قطعی و متمایز خداوند برای انعام و یا ابتلا به مصیبت در مورد شخص یا یک جامعه، از نظر اخلاقی خطاست.

باید در نظر داشت که دروغ بستن به فعل خداوند غیر از اینکه از نظر شرعی حرام است، از نظر اخلاقی خطا محسوب می‌شود. موضوع بحث این مقاله اخلاقی است لذا به حرمت شرعی آن اشاره نشده است.

#### دلیل دوم: بی‌مبالاتی نسبت به تهمت زدن

ابن‌جزی تهمت یا بهتان را خیلی ساده تعریف کرده است: ذکرى درباره انسان که در او نیست. (ابن‌جزی، ۱۴۱۶: ۲ / ۱۵۸) اما این تعریف یک نقص دارد و آن اینکه بهتان جایی صدق می‌کند که درباره دیگری سخنی را بگویی که عیب محسوب می‌شود درحالی‌که وی فاقد آن است. زحیلی این نقص را کامل می‌کند و به قید «عیب بودن» مورد گفتگو در بهتان اشاره می‌کند. (زحیلی، ۱۴۱۸: ۲۲ / ۱۰۱)

حال وارد بحث اصلی می‌شویم. از آنجایی که ما نمی‌دانیم خداوند به چه علتی بالای را برای فرد یا جامعه‌ای می‌فرستد، نمی‌توانیم آن را بر وجه سوء، حمل کنیم و ادعا کنیم این بلا یک عذاب و کیفر الهی است که به سبب کارهای زشت و منکر آن جامعه یا فرد خاص، عارض شده است. چون ممکن است دقیقاً خلاف این مطلب حقیقت داشته باشد. یعنی چون خداوند نسبت به آن فرد محبت داشته آن بلا را نازل کرده تا ارتقای درجه پیدا کند و یا کفاره‌ای برای گناهان اندکش باشد. یا در فرض عکس، اگر خداوند شخصی را غرق در نعمت کرد، نمی‌توانیم آن را بر سوء حمل کنیم و بگوییم خدا او را به حال خودش واگذار کرده تا در گناهانش بماند و در آخرت مجازات گردد. چون اینها نسبت‌های عیب دادن به اشخاصی است که ممکن است آن معایب را نداشته باشند و این مصداق تهمت است؛ یعنی نسبت عیب دادن به شخصی که آن عیب را ندارد. به ویژه که بیان شد ما نمی‌توانیم از روی ظاهر قضاوت کنیم و به دیگران عیبی را نسبت دهیم، درحالی که صرف نزول بلا، دلیل بر مبعوض بودن شخص در نزد خداوند نیست و ادله متضادی برای نزول بلا وجود دارد. شاید قضیه دقیقاً عکس چیزی باشد که ما تصور می‌کنیم و فرد در واقع مورد رضایت خداوند باشد و به همین دلیل، بلا در دنیا بر او نازل گشته است. نیازی نیست ما یقین داشته باشیم که عیب موردنظر در شخص وجود ندارد تا ذکر آن تهمت به حساب آید.

اما احتمال دارد سخن ما مطابق با واقع باشد؛ یعنی ما احتمال بدهیم بالای که بر فردی نازل شده، عذاب است و حقیقتاً همین‌طور باشد. در این صورت نسبت ما تهمت به حساب نمی‌آید. پس این قضیه کلی نیست و نمی‌توان به صورت کلی گفت که ما عملی غیراخلاقی انجام داده‌ایم. دقیقاً به همین علت در عنوان استدلال، «تهمت» نیارویدیم، بلکه از عبارت «بی‌مبالاتی نسبت به تهمت» استفاده کرده‌ایم. به عبارتی شخص مطمئن نیست که تهمت زده است یا خیر، اما چون احتمال تهمت زدن وجود داشته و شخص این کار را انجام داده، یعنی نسبت به وقوع تهمت بی‌مبالات بوده است. فقط تهمت زدن عملی غیراخلاقی محسوب نمی‌شود بلکه اگر فردی نسبت به تهمت زدن یا دیگر افعال غیراخلاقی بی‌مبالات باشد و به گونه‌ای رفتار کند که احتمال عمل غیراخلاقی در او بالا باشد، این نوعی ردیلت اخلاقی است. پس اگر فرد بدون علم، نسبت علت متمایز بدهد و خلاف واقع باشد، تهمت زده است و اگر خلاف واقع نباشد نسبت به تهمت بی‌مبالات بوده است.

خلاصه مطالب این قسمت در قالب یک برهان چنین است: «نسبت سوء زدن به فرد یا جامعه به دلیل نزول بلا یا اعطای نعمت، بی‌مبالاتی نسبت به تهمت محسوب می‌شود.» بی‌مبالاتی نسبت به تهمت، از ردائل اخلاقی است.

**نتیجه:** نسبت سوء زدن به فرد یا جامعه، به دلیل نزول بلا یا اعطای نعمت، از ردائل اخلاقی است.

مسئله دیگر اینکه استدلال اخیر بر نااخلاقی بودن نسبت علت متمایز، برای نزول بلا و نعمت، در حالتی صدق می‌کند که بخواهیم نزول بلا یا نعمت را حمل بر سوء رفتار فرد یا جامعه کنیم. اما اگر آن را حمل بر خیر کنیم، استدلال اخیر صدق نمی‌کند؛ چون همان‌طور که گفتیم تهمت در ذکر عیوب نداشته دیگران، معنا پیدا می‌کند نه در ذکر محاسن ایشان. توجه شود که این مطلب درباره استدلال دوم، یعنی تهمت زدن ذکر شده است؛ چون حسن‌ظن داشتن به شخصی حتی اگر خلاف واقع باشد تهمت محسوب نمی‌شود. و این مطلب اصلاً ارتباطی به دروغ بستن به خدا ندارد. به عنوان مثال اگر بلا نازل شد و ما آن را حمل بر ایمان و درجه بالای فرد کنیم یعنی بگوییم چون این شخص نزد خداوند محبوب است، بلا برایش نازل شده تا کفاره گناهانش باشد یا قرب به خداوند پیدا کند و یا در جایی که نعمت نازل می‌شود بگوییم این از حسن رفتار شخص بوده است که صاحب نعمت شده، در این موارد تهمتی وجود ندارد. حتی اگر این نسبت‌ها را به صورت قطعی ذکر کنیم.

اما در مورد استدلال اول، دروغ بستن به فعل خدا در صورتی صدق می‌کند که آن را قطعی مطرح کنیم. ولی اگر محتمل ذکر کنیم، دروغی وجود ندارد. به عنوان مثال بگوییم احتمال دارد بالای که نازل شده به دلیل ویژگی‌های مثبت فرد باشد یا ویژگی‌های منفی او. نکته مهم اینجاست که می‌توان سویه مثبت را قوی‌تر کرد و نسبت به آن حسن‌ظن داشته باشیم. یعنی بگوییم به احتمال زیاد نزول بلا به دلیل ویژگی‌های مثبت فرد یا جامعه بوده است نه به دلیل افعال سوء ایشان. دو دلیل وجود دارد که می‌توانیم حسن‌ظن داشته باشیم اما سوءظن نداشته باشیم. یکی اینکه در روایات به ما سفارش شده که همیشه نسبت به افعال بندگان و افعال خداوند نسبت به بندگان، حسن‌ظن داشته باشیم. (جعفر بن محمد، ۱۴۰۰: ۱۷۴ - ۱۷۳) دوم اینکه خداوند در حالت عادی تمام بندگان را دوست دارد و به آنها نعمت می‌دهد، مگر اینکه آنها خطا کنند و موجبات غضب خداوند را فراهم آورند. (رعد / ۱۱ و انفال / ۵۳) پس نگاه ابتدایی ما نسبت به نعم و بلا یا باید با حسن‌ظن همراه باشد.



باید متذکر شوم که قطعاً در نظر ما نزول بلا یا و نعم مستند به عللی است و در بخش اول مقاله به بیان این علل پرداخته شده است. منتها علل مذکور در مقام ثبوت هستند، درحالی که موضوع بحث این مقاله در مقام اثبات است. یعنی در عالم واقع عللی وجود دارد اما این دلیل نمی‌شود که هر کسی نسبت به آن علل، علم داشته باشد. همان‌طور که در بخش ابتدایی مقاله بیان شد، نزول بلا یا نعمت، ممکن است چند علت داشته باشد، شخصی که می‌خواهد متمایزاً یک علت را مشخص کند و موردی را به آن نسبت دهد، باید منبعی داشته باشد که علت را از آن کشف کرده باشد. درحالی که اکثریت مردم منبعی در اختیار ندارند. چون علت به اراده خداوند بازمی‌گردد و جز معصومین علیهم‌السلام و پیامبران علیهم‌السلام و شاید برخی از افراد بسیار خاص، کسی به اراده خداوند در این‌گونه موارد علم ندارد. حتی متخصصین دینی نیز چنین علمی ندارند. چون علم به غیب محسوب می‌شود. پس بحث ما با قانون علیت در تضاد نیست. چون قانون علیت بیان می‌کند که در مقام ثبوت، قطعاً یک علت متمایز وجود داشته است که ما آن را انکار نمی‌کنیم.

## نتیجه

از آنجایی که انزال بلا و نعمت از طرف خداوند علل متفاوت و متضادی را به همراه دارد، نسبت دادن بلا یا نعمت نازل شده بر یک فرد یا جامعه به مراد مشخص و متمایز خداوند به‌طور یقینی از نظر اخلاقی صحیح نیست. چون گاهی موجب دروغ بستن به فعل خداوند و تهمت به بندگان می‌شود. و این امر نشان از بی‌مبالاتی نسبت به دروغ و تهمت دارد. شایان ذکر است که تنها حسن‌ظن داشتن در خصوص نعم و بلا یا یعنی حمل آنها بر وجه خیر، البته در حد ظن نه یقین، اشکالی ندارد و بلکه پسندیده نیز هست.

به‌عنوان مثال حق نداریم وقتی بلایی بر یک جامعه نازل می‌شود آن را به سروری که آن جامعه مرتکب شده‌اند نسبت دهیم. بلکه پسندیده است آن را بر وجه مثبت حمل کنیم. مثلاً می‌توان گفت به احتمال قوی، آن جامعه نیکوکار هستند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد، از این‌رو در این دنیا بر آنها بلا نازل می‌کند تا کفاره گناهان‌شان باشد و موجب ارتقای درجه ایشان گردد و سبب آسودگی بیشتر ایشان در دنیای دیگر شود.

## منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن جزری، محمد بن احمد، ۱۴۱۶ ق، *التسهيل لعلوم التنزيل*، بیروت، دار الازهر بن ابي الارقم، ج ۱.
۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ ق، *تحف العقول*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ج ۲.
۴. جاد مولی، محمد احمد، مصطفی زمانی، ۱۳۸۰، *قصه‌های قرآنی (تاریخ انبیاء)*، قم، پژوهش‌های اندیشه، ج ۲.
۵. جعفر بن محمد، ۱۴۰۰ ق، *مصباح الشریعه*، بیروت، اعلمی، ج ۱.
۶. دلمی، حسن بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *ارشاد القلوب الی الصواب*، قم، الشریف الرضی، ج ۱.
۷. زحیلی، وهبه بن مصطفی، ۱۴۱۸ ق، *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج*، بیروت، دار الفکر المعاصر، ج ۲.
۸. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۵.
۹. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق محمدجواد بلاغی، تهران، ناصر خسرو، ج ۳.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۱۴۲۹ ق، *کافی*، قم، دار الحدیث، ج ۱.
۱۱. مظهری محمد ثناء الله، ۱۴۱۲ ق، *التفسیر المظهری*، تحقیق غلام نبی تونسلی، پاکستان، مکتبه رشدیه، ج ۱.
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ج ۱.
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۷ ق، *الفتاوی الجدیده*، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب، ج ۲.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی